

موضوع: الحجج العقلية / الظواهر / قواعد في الأوامر

قاعده بدليت

قاعده بدليت در فقه به فراوانی مورد استدلال فقها قرار می گیرد، اما در علم اصول، عنوان مستقلى برای آن گشوده نشده است. در وهله نخست باید مفاد این قاعده را تعريف کرد و سپس روشن ساخت که چرا این قاعده می تواند یک قاعده اصولی باشد. تعريف این قاعده، همان کبرای ملازمه است. قاعده بدليت يعنى هر حکمی که برای «مبدل منه» ثابت است، برای «بدل» نیز ثابت باشد. چنانکه مشاهده می شود، شارع فرموده است: «الثَّرَابُ أَحَدُ الطَّهَوْرَيْنِ». شارع، تیمم را در صورتی که امکان وضو یا غسل نباشد، تشریع کرده است و تمام احکام و آثار آن وضو یا غسل، بر این تیمم مترتب می شود؛ مانند جواز ورود در نماز و کفایت کردن (اجزاء) نماز با تیمم. در موارد احکام اضطراری، اصلاً بدليت در درجه اول، مسلکش قاعده اضطرار است؛ يعنى از سنخ احکام اضطراری در بدليت طولی محسوب می شود.

برای مثال، فرض کنید کسی که وضو داشته، دچار «خَفَقَه» و «خَفَقَتَان» شود؛ يعنى چرت زدنی که هوشیاری را از انسان سلب کند و توجه و فهم را از بین ببرد، به تعبیر روایت، اگر چیزی در کنارش حرکت کند، متوجه نشود و نشنود، یا اگر کسی در را باز کرده و وارد اتاق شود، متوجه نشود. این عمل، مبطل وضو است. کسی نمی تواند بگوید که این عمل، دیگر مبطل تیمم نیست و صرفاً مختص وضو است، خیر، تیمم نیز همین گونه است و تفاوتی ندارد. اگر کسی تیمم هم کرده باشد، همین چرت زدن موجب بطلان تیمم او نیز می شود؛ زیرا به اطلاق دليل تنزیل که فرمود «الثَّرَابُ أَحَدُ الطَّهَوْرَيْنِ»، تیمم به منزله آن غسل و وضو قرار داده شده است.

بنابراین هر حکمی که برای آن ثابت است، برای این هم ثابت خواهد بود. اطلاق دليل تنزیل، همه این موارد را شامل می شود و تفاوتی ندارد که آن حکم ثابت، حکمی تکلیفی باشد (مانند جواز ورود به نماز) یا حکمی وضعی باشد (مانند اجزاء)، هر دو را در بر می گیرد.

بدليت، قاعده اصولی

این قاعده، یک قاعده اصولی است، زیرا بحث ما از «ملازمه» بین احکام «مبدل منه» و احکام «بدل» است. ما می خواهیم اثبات کنیم که «كُلُّ مَا تَبَيَّنَ لِلْمُبْدَلِ مِنْهُ مِنَ الْأَحْكَامِ وَالْآثَارِ، فَهُوَ ثَابِتٌ لِلْبَدَلِ». این قاعده را باید در زمره قواعد اصولی به شمار آورد، زیرا خود این ملازمه حجت است. فقیه می تواند برای موارد شک، به این ملازمه استدلال کند؛ مثلاً در همین مثال «خَفَقَه» و

خفقتان»، اگر شک شود که آیا موجب بطلان تیمم می شود یا خیر، و اگر در این باره اختلافی پدید آید، ممکن است کسی به روایتی تمسک کند که در سند یا دلالتش ضعف وجود داشته باشد. در نهایت امر، می توان به اطلاق دلیل تنزیل تمسک کرد. یعنی اگر دلیلی که بدلیت یک بدل را تشریح کرده است مطلق باشد، مانند مسئله تیمم، تمام آثار و احکام «مبدل^۱ منه» بر این بدل نیز مترتب می شود و همین برای اثبات کافی است.

اشکالی که در اینجا مطرح می شود، مشابه اشکالی است که در بحث مقدمه واجب نیز بیان شده است. اشکال این است که چون بحث در ثبوت احکام است و شما کبرای قاعده بدلیت را به ثبوت تمام احکام ثابت برای «مبدل^۱ منه» برای «بدل» تعریف کردید، نتیجه این بحث، ثبوت همان احکام است. پس اگر هر آنچه برای «مبدل^۱ منه» ثابت است، برای «بدل» نیز ثابت باشد، این قاعده، یک قاعده فقهی خواهد بود. این نظیر قاعده مقدمه واجب است که گفته اند: «مُقَدَّمَةُ الْوَاجِبِ وَاجِبَةٌ». وجوب، از احکام خمسة تکلیفیه است و وقتی نتیجه قاعده، حکمی تکلیفی شد، خود قاعده نیز یک قاعده فقهی خواهد بود.

پاسخ این اشکال همان پاسخی است که در آنجا داده ایم. در آنجا نیز بحث از ملازمه بین وجوب «ذی المقدمه» و وجوب «مقدمه» است. تنها تفاوت میان اینجا و آنجا این است که حاکم در آنجا «عقل» است، ولی حاکم در اینجا «شرع» است. در آنجا عقل حکم می کند که «مَا لَا يَتِمُّ الْوَاجِبُ إِلَّا بِهِ فَهُوَ وَاجِبٌ». این عقل است که ملازمه را تشکیل می دهد و می گوید میان وجوب مقدمه و وجوب خود واجب، ملازمه وجود دارد. یعنی هرگاه یک «ذی المقدمه» واجب شد، طبعاً عقل میان وجوب آن و وجوب «مَا لَا يَتِمُّ الْوَاجِبُ إِلَّا بِهِ» ملازمه می بیند، اصل این ملازمه عقلی است.

بنابراین، در آنجا عقل، حاکم به ملازمه بین مقدمه و ذی المقدمه است، زیرا «مقدمیت» ذاتاً اقتضای این را دارد که باید انجام شود تا «ذی المقدمه» تحقق یابد. اگر مقدمه انجام نشود، ذی المقدمه نیز محقق نمی شود. پس وقتی ذی المقدمه واجب شد، با وجوب مقدمه اش نیز ملازمه خواهد داشت. این اقتضای ذات مقدمیت در نظر عقل است.

اما در مانحن فیه، یعنی قاعده بدلیت، عقل مفاد دلیل تنزیل را ادراک می کند. وقتی شارع می فرماید: «التُّرَابُ أَحَدُ الطُّهُورَيْنِ»، یعنی هر آنچه از آثار و احکام بر آن طهور (وضو و غسل) مترتب است، بر این طهور (تیمم) نیز مترتب می شود، زیرا تیمم یکی از آن دو طهور به شمار آمده است. این بدلیت و این اطلاق تنزیل، در لسان تشریح تیمم که یک بدل طولی است، در آیات و روایات آمده است، چنانکه قرآن می فرماید: «فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ»^۱. یعنی وقتی

^۱ - سوره نساء، آیه ۴۳

آب نیافتید، این (تیمم) به جای آن (وضو) است. این تعابیر، یعنی «این به جای آن است» یا «این به منزله آن قرار داده شده است»، به این معناست که هر حکمی آن دارد، در این نیز محقق می شود و برای این هم ثابت است.

این ملازمه را از خود «تنزیل» می فهمیم؛ یعنی ملازمه میان احکام «مبدل^۲ منه» و «بدل». ما از لسان دلیل تنزیل می فهمیم که هر آنچه برای «مبدل^۲ منه» ثابت است، برای «بدل» نیز ثابت می باشد.

در علم اصول می خواهیم همین ملازمه را اثبات کنیم: ملازمه بین احکام «مبدل^۲ منه» و احکام «بدل». این ملازمه اعتباری است و از اطلاق دلیل تنزیل گرفته می شود.

در بحث مقدمه واجب نیز همین گونه است. گاهی مقدمه عقلی است و گاهی اعتباری (شرعی)، مانند وضو. وقتی شارع می فرماید «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِطَهْوَرٍ»^۲، ما از این کلام، «توقف» نماز بر طهارت را می فهمیم که از جانب شرع است. اما «ملازمه» بین آن دو را عقل حکم می کند. یعنی ما «مقدمیت» را از شرع گرفته ایم، اما ملازمه بین مقدمه و ذی المقدمه را عقل ادراک می کند.

اما در قاعده بدلیت، خود «تنزیل» را از شرع گرفته ایم؛ بنابراین، «ملازمه» بین حکم «مبدل^۲ منه» و «بدل» را نیز از شرع می گیریم. در اینجا توقفی در کار نیست، بلکه «اخبار» از یک ملازمه تشریعی است که میان احکام این دو وجود دارد. این اخبار را شارع به ما داده است. یعنی شارع تشریع کرده است که هر حکمی برای «مبدل^۲ منه» (مانند وضو و غسل) تشریع کرده ام، برای «بدل» (تیمم) نیز تشریع نموده ام. اگرچه نص صریحی بر این ملازمه نداریم، اما ظاهر دلیل تنزیل، مانند «إِنَّ التَّيْمَمَ أَحَدُ الطَّهَوْرَيْنِ»^۳ و روایاتی که صراحتاً تیمم را به جای وضو یا غسل قرار می دهند، عرفاً بر این ملازمه دلالت دارد. از آنجا که هر ظهوری حجت است و این ظهور مستند به دلیل لفظی شرعی است، پس این ملازمه با حکم شرع ثابت می شود.

در اینجا این پرسش مطرح می شود که آیا مقدمه شرعی مانند طهارت در روایت «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِطَهْوَرٍ»، مقدمه ای عقلی نیز محسوب می شود؟

پاسخ این است که خود مقدمه، شرعی است، اما ملازمه بین مقدمه و ذی المقدمه، عقلی است. آن قاعده ای که می گوید «مَا لَا يَتِمُّ الْوَاجِبُ إِلَّا بِهِ فَهُوَ وَاجِبٌ»، حاکم در آن عقل است. این عقل است که ملازمه بین دو وجوب را حکم می کند. ما از شرع، صرفاً شرطیت و مقدمیت را استفاده می کنیم، اما حکم به وجوب را از همان ملازمه عقلی به دست می آوریم.

^۲ من لا يحضره الفقيه، الشيخ الصدوق، ج ۱، ص ۵۸.

^۳ وسائل الشیعة، الشيخ الحر العاملي، ج ۲، ص ۹۹۵، أبواب، باب، ح، ط الإسلامیة.

در بحث قاعده بدلیت نیز همین گونه است. اینکه چیزی به منزله چیز دیگری قرار داده شده (تنزیل)، از شرع گرفته می شود، زیرا ظاهر لسان تنزیل همین است. اما اینکه تمام احکام «مبدل منه» برای «بدل» ثابت باشد، این را نیز از خود شرع می گیریم؛ چرا که ذات و ماهیت «تنزیل» این را اقتضا می کند و این تنزیل را ما از شرع دریافت کرده ایم. در اینجا عقل مداخله ای ندارد؛ بلکه فقط این ملازمه را «وجدان» می کند. عقل این ملازمه را از کجا وجدان کرده است؟ از کلام شارع. عقل با مشاهده خطاب شرعی که چیزی را به منزله چیز دیگری قرار داده (مانند تنزیل تیمم به منزله وضو)، این ملازمه را ادراک می کند و می یابد که تمام احکام «منزّل علیه» برای «منزّل» و تمام احکام «مبدل منه» برای «بدل» ثابت است. عقل این ملازمه را از ظاهر دلیل تنزیل، وجدان و ادراک می کند.

در مورد اندازه تنزیل و گستره و نطاق آن، اینکه آیا تمام احکام «مبدل منه» بر «بدل» مترتب می شود یا فقط برخی از احکام؟ عقل در اینجا حکمی ندارد و تابع لسان دلیلی است که این تنزیل را تشریع کرده است. این تنزیل را شارع تشریع کرده و کیفیت آن نیز به دست شارع است.

ثمره

ثمره این قاعده در جایی آشکار می شود که شک پیش آید. فرض کنید درباره حکمی، روایتی وجود دارد؛ مثلاً کسی سؤال می کند که تیمم کرده و سپس چرت زده است. اگر روایتی دلالت داشته باشد که این چرت زدن، تیمم یا طهارت او را باطل می کند، ممکن است فقیهی بگوید دلالت این روایت تام نیست و مربوط به طهارت مائیه است، نه تیمم. اما فقیه دیگری ممکن است به قرینه ای آن را شامل تیمم نیز بداند. یا ممکن است دلالت روایت بر تیمم تام باشد، اما سند آن ضعیف باشد.

در چنین مواردی که شک می کنیم آیا این حکم در تیمم نیز جاری است یا نه؟ به اصلی که تأسیس کرده ایم، یعنی اطلاق دلیل تنزیل، برمی گردیم.

همچنین در بسیاری از احکام و آثاری که درباره تیمم شک وجود دارد، می توان به این قاعده تمسک کرد. مثلاً در فروع بحث «اجزاء»، اختلاف شده است که آیا در برخی موارد، تیمم مجزی (کفایت کننده) هست یا خیر؛ مثلاً تیمم «عند البدار» (در اول وقت با احتمال دسترسی به آب در آخر وقت) یا در مواردی که پس از عمل، با اماره ای کشف خلاف شود.

در اینجا ممکن است کسی بگوید اطلاق دلیل تنزیل تیمم به منزله طهارت مائیه، اقتضا می کند که تمام احکام «منزّل علیه» (طهارت مائیه)، از جمله «اجزاء»، بر «منزّل» (تیمم) نیز مترتب شود. این مثال خوبی برای تبیین بحث اجزاء است. در طهارت

مائه، اگر کسی وضو یا غسل بگیرد و نماز بخواند، اطلاق دلیل، اقتضای اجزاء می‌کند، حتی اگر بعداً کشف شود که آب غصبی بوده یا نقصی داشته است. در تیمم نیز همین‌گونه است. اطلاق دلیل تنزیل در مواردی که شک وجود دارد، مرجع محکمی برای اثبات ثبوت احکام «مبدل^۴ منه» برای «بدل» است.

در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که آیا میان این بیان و آنچه در کتاب دقایق آمده است، مبنی بر پذیرش قاعده بدلیت به نحو «بالکل» و «بالجمله»، تنافی وجود ندارد؟ زیرا به نظر می‌رسد این بیان، کیفیت تنزیل را تابع دلیل شرعی می‌داند و عقل در آن حکمی ندارد.

پاسخ این است که فرض ما در جایی است که دلیل تنزیل، مطلق باشد. در این صورت، این قاعده تمام احکام «مبدل منه» را برای «بدل» ثابت می‌کند. اما اگر خود این تنزیل، مطلق نباشد و قرینه داخلی‌ای در روایت وجود داشته باشد که تنزیل را از جهت خاصی بیان کند، ثبوت احکام نیز محدود به همان جهت خواهد بود که بعداً در مثال‌ها به آن خواهیم پرداخت. اگر قرینه‌ای برخلاف اطلاق نباشد، ذات تنزیل، اقتضای اطلاق دارد، مگر اینکه خود این تنزیل با قرینه‌ای تقیید بخورد. بحث ما درباره ذات دلیل تنزیل است که اقتضای اطلاق دارد.

قاعده بدلیت هم به صورت «طولی» است و هم «عرضی». بدلیت طولی همان است که معمولاً از این قاعده به ذهن می‌آید؛ یعنی چیزی جای چیز دیگری قرار گیرد. مثال آن، کفارات «مرتبه» است. در کفاره طهار، اولین چیزی که واجب می‌شود، «عتق رقبه» (آزاد کردن بنده) است. «فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فِإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا»^۴. این همان بدلیت است. یعنی اگر اولی ممکن نبود، دومی جایگزین آن است. این متأخر، بدل از آن متقدمی است که امکان عمل به آن وجود ندارد. این را «طولیت» می‌گویند. تیمم نیز همین‌گونه است. اگر طهارت مائه (وضو و غسل) مقدور مکلف نبود، نوبت به تیمم می‌رسد.

اما در بدلیت «عرضی»، مثال آن کفاره «مخیره» در ماه رمضان است که شخص میان چند چیز مخیر است. در اینجا شارع یکی را در طول دیگری قرار نداده، اما مکلف به اختیار خودش یکی را به جای دیگری انتخاب می‌کند. در کفاراتی که هر کدام «عدل» دیگری قرار داده شده‌اند، شارع ترتیبی قائل نشده است، اما همین تخییر نیز در حقیقت لسان تنزیل را در خود دارد. آن دیگری است که می‌شد انتخاب کرد و نکردی و همان حکم را دارد.

^۴ -سوره مجادله، آیه ۴

در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که آیا در این موارد، بدلیت اصلاً تصور می‌شود یا اینکه صرفاً سه اختیار وجود دارد و یکی از آنها باید انجام شود و این بدل دیگری نیست؟

پاسخ این است که در تشریح، شارع مکلف را مخیر کرده و هر سه گزینه مشروع هستند. یعنی هر کدام را که عبد اختیار کند، شارع آن را «عدل» دیگری قرار داده است. «عدل» یعنی «يَكْفِي عَنْهُ»؛ یعنی از دیگری کفایت می‌کند. این کفاره، جمعی نیست، بلکه «علی البدل» و تخییری است. این را «واحد لا بعینه علی البدل» می‌گویند؛ یعنی هر کدام را اختیار کند، همان می‌تواند بدل باشد. به این معنا که به جای دیگری که می‌توانست اختیار کند و نکرده، قرار می‌گیرد. بنابراین می‌توان گفت در اینجا نیز بدلیت وجود دارد، اما این بدلیت به اختیار مکلف است و شارع این رخصت را به او داده که هر کدام را به جای دیگری اختیار کند. عرفاً نیز همین گونه است.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا در بدلیت عرضی، مانند بدلیت طولی که در آن اصل و فرع وجود دارد، یکی از گزینه‌ها اصل و دیگری فرع است؟

پاسخ منفی است. در بدلیت عرضی، اصل و فرعی در کار نیست، اما صحیح است که بگوییم هر کدام را اختیار کردی، به جای دیگری است و جای آن را پر می‌کند. به همین دلیل به آن «علی البدلیة» می‌گویند.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا در بدلیت عرضی نیز ثمره قاعده، یعنی ثبوت تمام احکام، جاری می‌شود؟

پاسخ مثبت است. هر کدام را اختیار کنی، تمام احکام بر آن مترتب می‌شود. مثلاً در خصال کفارات، هر کدام از گزینه‌ها (مانند عتق رقبه یا اطعام) را که انتخاب کنی، همان آثار را دارد؛ یعنی گناه را می‌پوشاند و به جای دیگری کفایت می‌کند. این شمول، یک شمول بدلی است، نه استغراقی یا مجموعی.